

آنهایی که در پی حشمت و جاه پا به دنیای ترجمه گذاشته‌اند

مژده الفت

برگردید به حدود نیم قرن پیش و مترجمان آن روزها را تصور کنید. مثلاً نجف دریابندری را در حال ترجمه و داع با اسلحه و بهمن فرزانه را غرق ترجمه صد سال تنهایی ببینید. محمد قاضی را حین ترجمه نان و شراب و سروش حبیبی را حین ترجمه ژرمینال تصور کنید. یا کمی نزدیک‌تر، ابوالحسن نجفی را ببینید که دارد خانواده تیبو را ترجمه می‌کند.

نه فقط همین چند نفر، به همه مترجمانی فکر کنید که آثارشان هم در ذهن و هم در کتابخانه‌هایمان ماندگار شده است. لابد دوروبرشان پر بوده از کتاب. حتماً ده‌ها مرجع و فرهنگ لغت داشته‌اند. گاهی این کتاب را ورق می‌زده‌اند و گاهی آن یکی را. به نظر شما از کدام منابع استفاده کرده‌اند برای پانویس‌ها و یادداشت‌های کتاب‌هاشان؟ راهکارشان برای شفاف کردن نکته‌های مبهم زبان مبدا چه بوده؟ مهدی سحابی وقتی هفت جلد در جست‌وجوی زمان از دست رفته را ترجمه می‌کرده چقدر وقت گذاشته برای نوشتن آن‌همه یادداشت در انتهای هر جلد از کتاب؟ محمد قاضی از کجا معادل پیدا کرده برای ضرب‌المثل‌های «دُن کیشوت»؟

چه کرده‌اند مترجمانی که حاصل عشق، زحمت، همت و دقتشان شده آنا کارنینا و پیر مرد و دریا و...؟ همان کتاب‌ها که یادآور روزهای خوش نوجوانی و جوانی بسیاری از ماست. یادآور تابستان و لذت غرق شدن در داستان، همراه با صدای چرخش پره‌های پنکه و عطر هندوانه... همان روزگاری که ساعت‌ها بی‌هدف در فضای مجازی نمی‌چرخیدیم. همان روزها که به صحت و اصالت جمله‌ها شک نمی‌کردیم، چون کسی افاضات خودش را به نام صادق هدایت و تولستوی به خورد مردم نمی‌داد و کپی‌کردن متن‌های چهارخطی جای خواندن کتاب چهارجلدی خانواده تیبو را نگرفته بود. وقتی که کتاب قطور در نظرمان دیو هفت‌سری نبود که باید ازش فرار کرد و پناه برد به استوری!

شاید بگویید این ترجمه‌ها هم بی‌نقص نیستند و خطا در ذات کار ترجمه است. بله، حق با شماست. چه بسا که در آثار پیش‌کسوتان هم لغزش و خطا باشد، اما آن ترجمه‌ها باید در

ظرف زمان خود بررسی شوند نه با شرایط و امکانات این روزها. ما چه کرده‌ایم؟ چقدر در دریای اطلاعات و امکانات غوطه‌ور شده‌ایم و چه صید کرده‌ایم؟ صد البته که در روزگار ما هم کم نیستند مترجمانی که با عشق و دقت و وسواس کار می‌کنند و چه بسیار کتاب‌های خواندنی که به همت آنها به بازار آمده، اما حیف که نمی‌توان انبوه کتاب‌های پر از خطا را نادیده گرفت و نقششان را در بی‌اعتمادی مخاطبان به آثار ترجمه‌شده انکار کرد.

در زمانه‌ای که جست‌وجو راحت است و منابع آن‌قدر متنوع‌اند که فقط کافی است دو حرف از کلمه‌ای را تایپ کنی تا صدها نتیجه جلو چشمت ظاهر شود، چرا مترجم باید در ترجمه ساده‌ترین واژه‌ها هم خطا داشته باشد؟ دلیل اعتماد به نفس، یا بهتر است بگویم بی‌خیالی بعضی از مترجمان چیست و چرا خودشان را از جست‌وجو و پرسش بی‌نیاز می‌دانند؟ شاید بگویید آفت کارشان شتابزدگی است. بله، شتابزده‌اند چون می‌خواهند ره صدساله را یک‌شبه طی کنند. چون باید در مسابقه «اولین ترجمه مال من است» پیروز شوند و بی‌شک مترجم عجول و قتش را برای یافتن «معاذل بهتر» که هیچ، حتی برای «درک درست» هم خرج نمی‌کند. سهل‌انگارانه ترجمه می‌کند چون چندان نگران پذیرفته‌نشدن کارش نیست. بد نیست با چند مثال از ترجمه‌های ترکی به فارسی بگویم منظورم از «خطا در ترجمه ساده‌ترین واژه‌ها» چیست:

کسانی که ترکی استانبولی (یا هر زبان خارجی دیگر) آموخته‌اند، یا فقط کتاب‌های آموزش زبان را ورق زده‌اند، می‌دانند که زبان‌آموز در آغاز دوره و در همان فصل‌های ابتدایی کتابش رنگ‌ها، اسم حیوانات و میوه‌ها را یاد می‌گیرد. پس اگر کسی سیب را ترجمه کند آلبالو و شتر را ترجمه کند اسب، یا هنوز به ترم دوم و سوم نرسیده و اسمش مترجم نیست یا حسابی حواس‌پرت و بی‌دقت است. بگذارید از همین میوه و درخت و... مثال بزنیم:

Trabzon hurmas یعنی خرمالو. اما مترجم فکر کرده خرما که خرماست، ترابزون هم که شهر ترابزون ترکیه است. پس می‌نویسم خرمای ترابزون و خلاص. گیریم خرمالو به اندازه سیب و پرتقال معروف نیست و در کتاب‌های آموزش زبان حضور ندارد. مترجم هم از سر بی‌دقتی دو کلمه را تک‌تک ترجمه کرده و نوشته خرمای ترابزون. به‌رحال همه‌مان خطا داریم. اما سؤال این است که چطور اصلاً برایش جالب نبوده ببیند این خرما چه ویژگی خاصی دارد که به خرمای ترابزون معروف شده و چه شکلی است. اگر کمی علاقه‌مند و کنجکاو بود، گوگل در عرض یک ثانیه هم شجره‌نامه خرمالو را می‌گذاشت جلورویش و هم عکسش را و آن‌وقت دیگر خرمالو نمی‌شد خرمای ترابزون.

Kestane یعنی بلوط. همان بلوطی که بوداده‌اش را در خیابان‌های استانبول روی چرخ می‌گذارند و مثل گردو فال‌فال می‌کنند و می‌فروشند، اما ترجمه شده «فندق». جالب اینکه

آنهایی که در پی حشمت و جاه ... ۱۴۱/۷۷۷۷

فندق در زبان ترکی استانبولی findık (فیندیک) است که فرق چندانی با فندق ندارد و عجیب است که به گوش مترجم نخورده است.

Dut ağacı یعنی درخت توت. شاید حتی خواننده فارسی زبان هم با خودش بگوید لابد دوت همان توت است. ولی مترجم تشخیص داده که توت نیست و «درخت چنار» است. Mavi ortancalar منظور گل‌های ادریسی آبی‌رنگ است. ادریسی‌ها بسیار رنگارنگ‌اند و نویسنده به ادریسی آبی اشاره کرده. راستش این مورد را که هر چه فکر کردم نفهمیدم منشاء خطا چیست و چرا ترجمه شده «مهره‌های آبی».

Kertenkele یعنی مارمولک. حتی در کشور ترکیه سریالی با همین نام ساخته شده که اقتباسی است از فیلم مارمولک کمال تبریزی. شاید اگر مترجم جست‌وجو می‌کرد، تصاویر فیلم و سریال مارمولک را می‌دید و نمی‌نوشت «ملخ». Böcek یعنی حشره، اما ترجمه شده «سوسک». Duguk پرنده‌ای است با نام کوکو، که ترجمه شده «جغد».

در بخش «کشورها و ملیت‌ها» که از اولین موضوع‌های کتاب‌های آموزش زبان ترکی است، زبان‌آموز با اسم کشورها آشنا می‌شود، ولی:

Avusturya یعنی اتریش به دلیل تشابه حروفش با Avustralya ترجمه شده «استرالیا». از این مثال‌ها که بگذریم، می‌رسیم به ترجمه کلمه‌ها بر اساس «اولین چیزی که به ذهن می‌رسد» که یکی خطاهای پربسامد در ترجمه ترکی به فارسی است:

Pul یعنی تمبر، اما ترجمه شده است «پول» شرح لازم است؟ خیر، چون پول خوانده شده و پول نوشته شده است.

Bank در ترکی به معنی نیمکت است. اما اینجا هم اولین چیزی که به ذهن مترجم رسیده «بانک» بوده. این دست خطاها می‌تواند سهوی باشد. اما مثلاً در این مورد آخر مترجم باید دقت می‌کرد که با توجه به فضای داستان، پیرمرد روی نیمکت چرت می‌زند، نه در بانک.

Topaç یعنی فرفره و نتیجه جست‌وجو در گوگل دیدن ده‌ها فرفره رنگی است، نه «توپ» Sandalc ترجمه شده «کفاش». چون حتماً مترجم فکر کرده Sandal یعنی صندل و معنی کلمه با توجه به پسوندش می‌شود صندل‌فروش و حالا ما کلی تر کنیم و بنویسم کفاش، چون کفاش به‌هرحال صندل هم می‌فروشد! در حالی که منظور قایق است و قایقران. این بار هم گوگل حتی فرهنگ لغات عثمانی را هم نشانمان می‌دهد که نوشته شده: صندال‌جی: قایق‌جی.

Nal که از قضا شبیه نعل خوانده می‌شود ترجمه شده است «ناله» و Nal sesi به معنی صدای نعل اسب‌ها، شده «صدای ناله»

Sandık به معنی صندوق، از دو منظر بسیار جالب است. اول اینکه خدا می‌داند چرا برخلاف موارد دیگر مترجم با دیدن این واژه یاد صندوق نیفتاده و به غلط نوشته «یخدان» از این جالب‌تر این‌که از خودش نپرسیده چرا مادری باید پالتو یادگار پسرش را در یخدان بگذارد؟ می‌خواهد پالتو فاسد نشود یا یخدان گرمش شود؟!

این چند نمونه تنها مستی است از خروارها خطا، بی‌دقتی و بی‌مسئولیتی، آن‌هم فقط در ترجمه کلمه‌ها. دیگر خودتان حدس بزنید که اوضاع جمله و پاراگراف چطور است! گرچه تعجبی ندارد. احتمالاً دغدغه چنین مترجمانی ادبیات نیست، اینان احتمالاً شیفتگان شهرت‌اند و جشن امضاء و عکس و مصاحبه... جالب این‌که در هر نشست و گفت‌وگو هم به تفصیل درباره یگانگی خودشان و ناتوانی سایر مترجم‌ها سخنرانی می‌کنند. حال یا به دلیل ناآگاهی از جایگاه واقعی‌شان یا برای رد گم کردن!

و اینجاست که باید گفت جای نقد حرفه‌ای بر روی آثار ترجمه‌شده از زبان ترکی استانبولی بسیار خالی است. باشد که اساتید و دانش‌آموختگان این رشته همتی کنند و با سنجش دقیق آثار، گامی در جهت معرفی ترجمه خوب و بد یا دست‌کم درست و نادرست بردارند. وگرنه «از بد حادثه» بعید است که رها شویم از دست مترجم‌نمایی که «در پی حشمت و جاه» پا به دنیای ترجمه گذاشته‌اند! ❁